



یادداشت‌ها

شروعگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر عیسی شهابی
گروه آموزشی زبانهای خارجی - رشته زبان آلمانی

تفاهم

اگر بپذیریم که حسن تفاهم سرچشمه‌ی صلح و صفا و بر خلاف آن، سوء تفاهم مایه‌ی تقار و مولد کینه و دشمنی و عواقب ناشی از آن است، ناگزیر قبول کرده‌ایم که تفاهم نقش مهمی را در زندگی بشر بر عهده دارد، و حقیقت هم جز این نیست. «فهمیدن» آن چنان اهمیتی در زندگی افراد دارد که در پاره‌ای از زبانهای غربی اصولاً آنرا به طرز خاصی جزآنچه در زبان ما معمول است نیز بکار می‌برند: فی‌المثل در زبان آلمانی یا فرانسه می‌توانیم بگوئیم «من تو را نمی‌فهمم» و مراد آن است که «صحبت ترا درک نمی‌کنم» و یا «نمی‌فهمم چه می‌گوئی». با گذشت زمان به مفهوم اصلی این عبارت یک معنای مجازی نیز اضافه شده است که سبین درک (یا عدم درک) مقصود کسی و یا هدف وی از انجام کاری است، چنانکه وقتی که به یک نفر می‌گوئیم «من تو را نمی‌فهمم» یا «هر چه می‌کنم نمی‌توانم تو را بفهمم» مقصود اینست که نمی‌توانم بفهمم که منظورت از این کار (که ظاهراً نتیجه‌ای بر آن متصور نیست، و یا نتیجه‌ای معکوس دارد) چیست. تقریباً عین این مفهوم مجازی در زبان فارسی هم هست ولی ساختمان جمله‌ی نظیر، کمی با جملات آلمانی و فرانسه فرق دارد، زیرا در فارسی مفعول فعل فهمیدن نمی‌تواند انسان باشد. در فارسی می‌گویند «بگذارید فلانی با او حرف بزند، زیرا

زبان او را بهتر می‌داند» (و در نتیجه تفاهم بهتری میسر است) ، مثلی نیز هست که می‌گوید «زبان خر را خلع می‌فهمد» .

به هر تقدیر همدی این اصطلاحات و ساختمانها چه در زبان فارسی و چه در زبانهای اروپائی مبین اهمیتی است که «فهمیدن» در روابط میان انسانها و بهبود این روابط حائز است . همدی ما روزانه شاهد هستیم که کشورهای بزرگ به چه زحمات و مخارجی تن در می‌دهند تا زبان خود را هر چه بیشتر رایج ساخته بر تعداد افرادی که می‌توانند بدان سخن گویند بیفزایند ، و از سوی دیگر میدانیم که فرستنده‌های رادیوهای کشورهای بزرگ طی برنامه‌های خاصی روزانه به ده‌ها زبان مختلف اخبار پخش می‌کنند و کوشا هستند که با هر ملتی به «زبان خودش» سخن گویند . مقصود نهائی از همدی این کوشش‌ها ایجاد حسن تفاهم است ، اعم از اینکه هدف از این حسن تفاهم موفقیت در زمینه‌ی فرهنگی ، اقتصادی یا سیاسی باشد .

اگر این استنتاج صحیح باشد باید دید وظیفه‌ی ما از لحاظ ترویج زبان و ادب فارسی چیست . البته برای ما اقداماتی در این زمینه نظیر آنچه دولتهای بزرگ به عمل می‌آورند نه میسر است و نه لازم ، خاصه که ما هنوز در مراحل بسیار ابتدائی هم فعالیت قابل ملاحظه‌ای از خود نشان نداده‌ایم . پس کوشش در اشاعه‌ی زبان فارسی به عنوان یک زبان خارجی هر چند که هدفی بسیار عالی است ولی در شرایط فعلی مطرح نیست و فعلاً حصول تفاهم با بسیاری از ملت‌ها بناچار باید از «مجرای زبان» خود آنها یا زبان سومی باشد و این بحثی جداگانه است که فعلاً مورد نظر نیست . ولی مسلم این است که ما تحت هر شرایطی باید دست کم تفاهم موجود و ارتباط معنوی و فرهنگی را که با هم‌زبانان خود داریم حفظ کنیم . مهمترین پایگاه‌های زبان فارسی در آن سوی سرزهای سیاسی ما ، سر زمین‌های افغانستان و تاجیکستان است . از این دو ، تاجیکستان نه با ما هم‌مرز و نه شرایط چنان است که ما بتوانیم با آن ارتباطی نزدیکتر از آنچه فعلاً هست برقرار سازیم .

بسیار خوب ، ولی در مورد افغانستان چه کرده‌ایم ؟ از یک سو برادران افغانی ما بآنکه به شاعران بزرگ متقدم پارسی‌گوی سخت می‌بالند توجه خاصی به «زبان دری» ندارند و گویش پشتورا زبان رسمی خود قرار داده‌اند و از سوی دیگر ما هم روز به روز شکاف موجود میان زبان فارسی ایران را با زبان فارسی افغانستان عمیق‌تر می‌سازیم و به عبارت دیگر راهی را که ناگزیر باید طی کنیم به نحوی در پیش گرفته‌ایم که چنانچه به همین گونه ادامه یابد تا نیم قرن دیگر از این همبستگی زبانی جز نامی به جای نخواهد ماند .

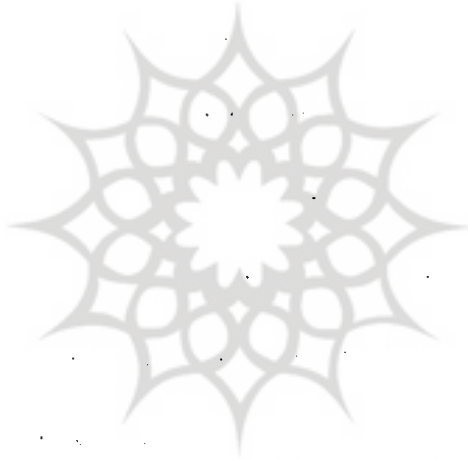
بیگمان یکی از مفیدترین اقدامات فرهنگی اخیر احیای فرهنگستان است . اهمیت این سازمان برای یک کشور آنچنان واضح است که هرگونه بحث و توضیحی در باره‌ی آن زائد است . بسی جای خوشوقتی است که این بار نیز افرادی شایسته و با روشی درست‌تر در این واحد فرهنگی به کار پرداخته‌اند؛ ولی آیا این گلهای سر سبد زبان و ادب فارسی توجه دارند که این سازمان در برابر فوائد انکارناپذیری که دارد دارای یک تقیصه هم هست ؟ آیا اندیشیده‌اند که وضع واژه‌های نو (که البته از آن‌گزیری نیست) در عین حال که زبان ما را وسیع‌تر و وافی‌تر به احتیاجات امروزی می‌سازد آن را مدام از زبان همسایه‌مان دورتر می‌کند ؟ پس چه باید کرد ؟

از زبان انگلیسی که به معنای واقعی کلمه دنیاگیر است بحثی نمی‌کنیم بلکه به عنوان مثال زبان آلمانی را انتخاب می‌کنیم که امروزه در چهار سرزمین مختلف به آن صحبت می‌شود : آلمان غربی ، آلمان شرقی ، اتریش و بخش بزرگی از سوئیس . این زبان تا سال ۱۹۴۰ که آلمان تجزیه نشده بود در هر یک از سرزمین‌های آلمان و اتریش و سوئیس دارای خصوصیتی بود . پس از تحولات سیاسی ربع قرن اخیر ، در دو منطقه‌ی غربی و شرقی آلمان نیز تحول و تطور آن در دو جهت مختلف انجام گرفته و می‌گیرد . لکن همه‌ی این سرزمین‌ها از لحاظ فرهنگی و

زبانی از یک پیوستگی ناگسستگی برخوردارند و اهالی هر یک از آنها بدون توجه به سیستم‌های حکومت یکدیگر در حفظ آن کوشا هستند و هیچیک از این چهار کشور در موارد مهم راساً و بدون مشورت با دیگران اقدامی نمی‌کنند. منجمله انجمنی هست بنام «انجمن دودن» که هر چهار کشور در آن نمایندگان دارند. این انجمن عهده‌دار اتخاذ تصمیم در موارد مهم است. برای آنکه شیوه‌ی عمل این انجمن روشن شود ناچار به ذکر مثالی هستیم: در زبان آلمانی، برخلاف زبانهای فرانسه و انگلیسی (و احتمالاً بسیاری از دیگر زبانهای غربی) که در آن فقط اسامی خاص بزرگ نوشته می‌شود، اصولاً اسم را بزرگ می‌نویسند اعم از اینکه خاص باشد یا عام، ذات باشد یا معنی. شکی نیست که این کیفیت بر دقت زبان افزوده و حتی درک معانی را به هنگام خواندن متون، ساده‌تر ساخته است، ولی از سوی دیگر این قاعده، درست نوشتن را برای نوآموزان و بیگانگان دشوارتر کرده است. حتی آلمانی‌زبان‌های بزرگسال نیز در موارد زیادی برای صحیح نوشتن نیازمند مراجعه به کتاب لغت هستند. بدین واسطه مدت‌هاست که افراد ذیصلاحیت در این اندیشه‌اند که در دستور زبان آلمانی بر این قاعده خط بطلان کشند و فقط اسامی خاص را بزرگ بنویسند. در سال ۱۹۶۶ اعضای انجمن مذکور در بالا (تا آنجا که به خاطر دارم در اتریش) دور هم گرد آمدند تا در این باره تصمیم بگیرند و فقط بر اثر رای مخالف نماینده‌ی آلمان شرقی بود که این قاعده بجا ماند و کماکان کلیه‌ی اسامی را بزرگ می‌نویسند.

حال باید دید چرا ما نباید اقدامی نظیر این بکنیم. چه مانعی دارد که ما از دوسه نفر دانشمند افغانی (و چنانچه شرایط و مقتضیات اجازه دهد، همچنین از دوسه دانشمند تاجیک) دعوت کنیم که به عنوان اعضای دائمی «فرهنگستان زبان فارسی» به تهران بیایند تا هم از اطلاعات و معلوماتشان مخصوصاً در زمینه‌ی واژه‌های پارسی رایج در آن سرزمین‌ها که در ایران منسوخ شده استفاده کنیم و هم

بر اثر شرکت و همکاری آنان در وضع لغات جدید باعث شویم که مصوبات این فرهنگستان در افغانستان (و احياناً در تاجیکستان) نیز پذیرفته و رایج گردد. ضرورت حتمی این اقدام آنچنان است که ارزش آن را دارد که در صورت لزوم، فرهنگستان ایران خود متقبل هزینه‌ی زندگی و توقف این دانشمندان در ایران گردد. آیا می‌توان امیدوار بود که این پیشنهاد قبول افتد و در نظر آید؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی